



## The Rule of the Effect of the Audience's Understanding Levels on the Expression of the Wise Speaker and Its Functions\*

Mohammad Ali Mahdavi Rad <sup>۱</sup>

Mohammad Sadiq Hosseinzadeh <sup>۲</sup>

### Abstract

In order to express and explain his/her intentions, a wise speaker should not ignore the intellectual levels of his/her audience in his/her speeches and writings. Before starting the speech, he/she should measure the intellectual capacity of the audience, then open his/her mouth to speak. Because based on the rational rule of the effect of the audience's understanding levels on the expression of the wise speaker, his/her speeches and writings are influenced by the intellectual level of the audience and it is up to him/her to consider the intellectual capacity of the audience when speaking with others. Thus, the mentioned rational rule has established an active relationship with Quranic and hadith statements and plays an active relationship in the Quranic texts and the statements of the Infallible Figures. Therefore, a wise speaker does not speak in religious texts without paying attention to this rule. The discussed rule performs different functions in the explanation of religion, examples of which are as follows: ۱. In some cases, the wise speaker is forced not to speak and remain silent due to the observance of the rule; ۲. The discussed rule plays a role in the way of expressing occult knowledge by the wise speaker; ۳. With the assistance of the aforementioned rule, it is possible to resolve the unstable conflict of hadiths; ۴. The rule of the effect of the audience's understanding levels on the wise speaker's expression also has a function in the formation of homologous (mutashabih).

**Keywords:** Wise Speaker, Audience's Levels of Understanding, Rule of Speech.

---

\*. Date of receiving: ۲۸/۰۵/۲۰۲۱, Date of approval: ۰۷/۰۶/۲۰۲۲.

۱. Professor of Science and Quran Department, University of Tehran, Qom Campus, Qom, Iran: (mahdavirad@ut.ac.ir).

۲. Qom seminary student and Tehran University PhD student (corresponding author): (al.masir@gmail.com).





## قاعده تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم و کارکردهای آن\*

محمدعلی مهدوی راد<sup>۱</sup> و محمدصادق حسین زاده<sup>۲</sup>

### چکیده

متکلم حکیم برای بیان و تبیین مقاصد خود، نباید در گفتارها و نوشتارها، سطوح فکری مخاطبان خویش را نادیده بگیرد. وی پیش از شروع سخن، بایستی ظرفیت فکری مخاطبان را بسنجد، سپس لب به سخن بگشاید. زیرا بر اساس قاعده عقلانی تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم، گفتارها و نوشتارهای وی از سطح فکری مخاطبان اثر پذیرفته و بر اوست که در سخن گفتن با دیگران، ظرفیت فکری مخاطبان را لحاظ نماید. بدین ترتیب، قاعده عقلانی مذکور با بیانات قرآنی و حدیثی رابطه فعال برقرار کرده و در نصوص قرآنی و بیانات معصومان رابطه‌ای کنش‌گرانه ایفا می‌کند. از این رو متکلم حکیم در نصوص دینی بدون توجه به این قاعده سخنی نمی‌گوید. قاعده مورد بحث، کارکردهای متفاوتی در تبیین دین ایفا می‌کند که نمونه‌های بدین شرح است: ۱. متکلم حکیم در مواردی به دلیل رعایت قاعده، وادار به نگفتن و سکوت می‌شود؛ ۲. قاعده مورد بحث در نحوه بیان معارف غیبی توسط متکلم حکیم نقش ایفا می‌کند؛ ۳. به کمک قاعده یادشده می‌توان، تعارض غیر مستقر احادیث را برطرف نمود؛ ۴. قاعده تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم در شکل‌گیری متشابهاات نیز کارکرد دارد.

واژگان کلیدی: متکلم حکیم، سطوح فهم مخاطبان، قاعده سخن.

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۷ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷.

۱. استاد گروه علوم و قرآن دانشگاه تهران، پردیس قم، قم، ایران: (mahdavidrad@ut.ac.ir)

۲. طبله حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری دانشگاه تهران (نویسنده مسئول): (al.masir@gmail.com)



## مقدمه

تلاش برای مرادیابیِ نصوص مقدّس، یکی از وظایفِ اندیشمندان اسلامی است. فرایند مرادیابی به سه‌گانه متکلم‌شناسی، مخاطب‌شناسی و سخن‌شناسی گره‌خورده و این سه، اضلاع مثلث مرادیابی را تشکیل می‌دهند. بدون توجه به سه ضلع پیش‌گفته و بررسی آنها نمی‌توان از یافتن مراد متکلم، سخن‌گفت. به‌عنوان نمونه چنانچه در مرحله متکلم‌شناسی به پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا سخنور در نصوص اسلامی، حکیم است یا گزافه‌گو؟ معصوم است یا خطاکار؟ پاسخ نگوئیم، نمی‌توانیم برداشت صحیحی از مقصود او ارائه دهیم. همچنین است، چنانچه بدون توجه به ضلع سخن‌شناسی و بدون بررسی سازوکار نقل و انتقال مفاهیم با استفاده از واژه‌ها و جملات به بیان مراد از نصوص اسلامی بپردازیم. ضلع مخاطب‌شناسی همچون دو ضلع دیگر در برداشت صحیح از نصوص نقشی اساسی داشته و بدون آن نمی‌توان به برداشتی درست از متن راه یافت.

پژوهش پیش‌رو، بررسی و واکاوی بخشی از مخاطب‌شناسی که مرتبط به سطح فکری مخاطب بوده را به عهده گرفته است. در این پژوهش در صدد بیان این نکته‌ایم که مخاطبان و سطح فکری آنان در نحوه ایجاد سخن، نقش منفعلانه ندارند بلکه مخاطبان، به‌دلیل تفاوت‌های فکریشان، کنشگرانی هستند که در نحوه انتخاب سخن توسط متکلم تأثیر می‌گذارند.

در این راستا، رابطه مخاطب‌شناسی و نحوه انتخاب سخن توسط متکلم را مورد بررسی قرار داده و بیان می‌داریم، کیستی مخاطب، عالم یا جاهل بودن او، اندازه فهم و درکش در انتقال دانسته‌ها و خواسته‌های متکلم و در انتخاب واژه‌ها و جملات و چینه‌ش آنها توسط متکلم اثر می‌گذارد. بدین ترتیب، متکلم حکیم، هرچه را حق بداند و همان گونه که آن چیز را درک می‌کند، برای هر مخاطبی بیان نمی‌کند بلکه گاهی برخی از دانسته‌ها و خواسته‌هایش را طرح نمی‌کند و گاه دیگر آنچه را می‌داند را صریح و بی‌پرده اعلام می‌نماید.

این که متکلم حکیم، هرچه را حق بداند و همان گونه که آن چیز را درک می‌کند، برای هر مخاطبی بیان نمی‌کند؛ قاعده‌ای است برون‌دینی و تأثیرگذار در تفسیر مراد متکلم در نصوص دینی. از این رو مفسر نصوص مقدّس، بایستی پیش از تفسیر آن نصوص، موضعش را نسبت به این قاعده مشخص بسازد. گفتنی است، این قاعده، بازتاب‌ها، کارکردها و آسیب‌های گوناگون و متفاوتی دارد که هرکدام از اینها را می‌توان به‌طور جداگانه بررسی کرد و مورد تأمل قرار داد. نگارنده نیز به‌طور مفصل در رساله دکترای خود، به تبیین و توضیح این موارد پرداخته است ولی به‌دلیل آنکه در این مقاله فقط به‌دنبال بیان پاره‌ای از کارکردهای این قاعده در تفسیر دین می‌باشد، درباره بازتاب‌های متفاوت یا آسیب‌هایی که

قاعده یادشده می‌تواند در تفسیر قرآن و حدیث ایفا می‌کند، سخن نمی‌گوییم. بلکه پس از اثبات مختصر قاعده، به‌طور اجمال، رابطه قاعده با قرآن و حدیث را بیان می‌کنیم سپس به بیان پاره‌ای از کارکردهای قاعده خواهیم پرداخت.

به‌طور کلی، پژوهشی مستقل که به‌صورت کتاب یا مقاله از مقوله اثرگذاری ظرفیت فهمی مخاطبان بر بیان متکلم حکیم سخن گفته باشد، وجود ندارد اما برخی از دین‌پژوهان در گوشه و کنار افادات علمیشان، به‌طور گذار از این قاعده به‌عنوان پیش‌فرض در تفسیر نصوص یادکرده‌اند. البته بدون آنکه از دلیل درستی این قاعده و پیامدها و لوازم آن سخنی بگویند. نگارنده، به برخی از این موارد در اثنای مقاله اشاره می‌نماید علاوه بر اینکه به‌صورت مفصل و تشریحی، بسیاری از مواردی که اندیشمندان، به این قاعده تمسک نموده یا بدان اشاره کرده‌اند را در لابه‌لای رساله دکترای خود گزارش نموده است اما به‌دلیل ظرفیت محدود مقاله بدان اشاره نمی‌کند. در این میان، نمی‌توان بدون یادکرد از علامه طباطبایی از این قسمت عبور نمود؛ زیرا تا آنجا که نگارنده آکاویده، هیچ‌کس از اندیشمندان حوزه دین، مانند ایشان به مفاد این قاعده اشاره ننموده و به لوازم آن پایبند نیست. با وجود این، علامه نیز، نه به‌طور مفصل و فراگیر از درستی این قاعده سخن گفته و نه از تمام لوازم و پیامدها آن پرده برداشته علاوه بر اینکه ایشان نیز، از کارکردهای متفاوت این قاعده سخنی نگفته‌اند.

### الف. اثبات قاعده تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم

قاعده تأثیر سطوح فکری مخاطبان بر بیان متکلم حکیم به‌معنای اثرپذیری بیان متکلم حکیم از سطح فکری مخاطبان است. این قاعده را می‌توان به کمک دو مقدمه برون‌دینی که در ادامه می‌آید، به اثبات رساند. مقدمه اول: مخاطبان دین، سطوح ادراکی و فهمی متفاوتی دارند؛ پل ارتباطی انسان در علوم حصولی با خارج، ذهن اوست؛ پلی که واقعیت و خارج را برایش بازسازی می‌کند. این پل به‌گونه‌ای نیست که لزوماً و در تمام حالات برای فرد فرد انسان‌ها، یک فهم و یک معرفت مشترکی را به ارمان آورد بلکه ممکن است؛ واقع در ذهن فردی به‌گونه‌ای متفاوت و مخالف با فرد دیگر بازسازی شود؛ هرچند یکی از آن دو بازسازی به‌نحو مانعة‌الجمع کاذب است. (دقت شود).

برای همراهی با مدعای فوق می‌توان به اختلاف نگاه‌ها و دیدگاه‌ها رجوع کرد و دید که چگونه گاهی پاره‌ای از انسان‌ها هرچند می‌خواهند با گفت‌وگو، اندیشه‌های خود را به یکدیگر نزدیک کنند ولی چون یکی از طرفین، چیزی را یافته و دیگری خلاف آن را می‌یابد، نمی‌تواند به افق فکری یگانه‌ای نائل آید.<sup>۱</sup>

۱. به همین دلیل، شهید محمدباقر صدر بر این باور است که همیشه نمی‌توان با مذاکره و مباحثه اختلافات میان اشخاص را حل نمود. (صدر، ۱۴۱۷: ۸/۳۳)





در راستای توضیح بیشتر می‌توان گفت: هر انسانی در ارتباطش با واقعیت خارجی، یک معلوم بالذات دارد و یک معلوم بالعرض، معلوم بالذات، صورت ذهنی بازگرفته از خارج است و معلوم بالعرض همان واقع خارجی است. انسان در فرایند علم‌اندیشی، معلوم بالذاتش را معلوم بالعرض اعتبار می‌کند. در این حال، هیچ انسانی نمی‌تواند دلیل قاطعی بیاورد برای آنکه در ذهن انسان‌های دیگر نیز همین انطباق بخشی میان بالذات و بالعرض شکل می‌گیرد. بنابراین محصول ذهن بشری، لزوماً و در تمام حالات، برای فرد فرد انسان‌ها یکسان نبوده و به همین دلیل وضوح و روشنی مسائل فکری میان انسان‌ها متفاوت بوده و وضوح امری برای فردی از بشریت به معنای وضوح آن امر نزد دیگری نیست.

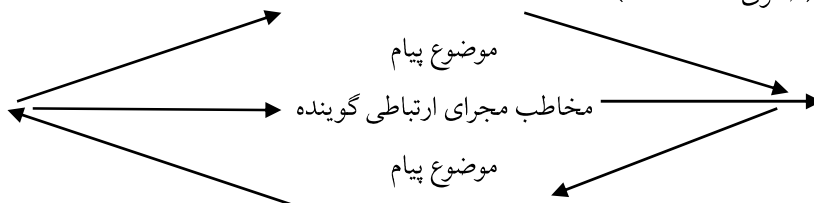
از این رهگذر، مخاطبان دین که انسان‌ها هستند، لزوماً در فهم‌ها، برداشت‌ها و حتی روحیات، شبیه یکدیگر نیستند. از برخی آیات قرآن، وجود تفاوت‌های فهمی و برداشتی انسان‌ها با یکدیگر فهمیده می‌شود. به عنوان نمونه، در سوره رعد، آیه ۱۷ می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾، «خداوند از آسمان آبی نازل نمود و هر رودخانه‌ای به قدر ظرفیت خود سیلان یافت». روشن است که آورنده قرآن در این آیه، به تفاوت فهم‌های انسانی و اختلاف ظرفیت دل‌ها اشاره نموده و برای توضیح این تفاوت و اختلاف به آب باران و فرارگرفتن آن در بستر نهرها و رودخانه‌های مختلف سپس شکل‌گیری رودها مثال می‌زند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳۲/۱).

در همین زمینه و بنابر اصل تفاوت انسان‌ها، علامه طباطبایی معتقد است، انسان‌ها گرچه بر حسب صورت، انسان‌اند و وحدت در صورت تا حدی موجب وحدت در افکار و اعمال می‌گردد؛ با این حال، اختلاف در مواد تشکیل‌دهنده، موجب آن است که احساسات و ادراکات و احوال بشری متفاوت شده و موجب اختلاف در اهداف و آرزوها گردد و چنین اختلافی نیز اختلاف در اعمال بشری را همراه خود دارد (همان: ۶۰/۱۱) روایات متعددی از پیامبر و امامان نیز داریم که بیان‌کننده این است که خداوند انسان‌ها را مختلف و با ظرفیت‌ها و فهم‌های گوناگون آفریده است. در یکی از این روایات آمده است: «لو علم الناس كيف خلق الله تعالى هذا الخلق، لم يلم أحد أحدًا» (کلینی، ۱۴۱۵: ۱۱/۲). در پاره‌ای از روایات یادشده، با پذیرفتن اصل تفاوت‌ها در مراتب درک و فهم میان انسان‌ها به مؤمنان سفارش می‌شود: در رفتارهای خود با دیگر انسان‌ها چنین ویژگی را لحاظ نمایند (همان: ۴۵/۲).

مقدمه دوم: تفاوت مخاطبان در فهم‌ها، مستلزم تفاوت بیان متکلم حکیم است. برای مفاهمه ابزاری کارآمدتر و بهتر از زبان و ادبیات، وجود ندارد. درباره منشأ پیدایش زبان این دیدگاه احتمالی وجود دارد که انسان‌ها برای بقای خود احتیاج به میزان وسیع‌تری از همکاری با یکدیگر پیدا کردند و

این همکاری، مستلزم نظام ارتباطی کارآمدی می‌باشد (ایچیسون، ۱۳۷۶: ۳۴) بنابراین، وظیفه اصلی زبان، عبارت است از بیان اطلاعات واقعی یا دادن دستورهای ضروری (همان).

نقش‌ها و کارکردهای زبان، متنوع است که از میان آنها نقش ارتباطی آن، مهم و پررنگ می‌نماید و شاید بتوان گفت، نظام زبانی بر اجرای همین نقش ارتباطی استوار بوده و بر مبنای آن پدید آمده است. به اعتقاد یاکوبسن<sup>۱</sup>-زبان‌شناس مشهور روس تبار- وقتی گوینده پیامی را برای مخاطب می‌فرستد، پیام برای آنکه مؤثر واقع شود، نیازمند موضوعی است که برای گوینده، قابل بیان و برای مخاطب قابل فهم باشد و نیازمند رمزی است که تمام یا بخشی از آن بین گوینده و مخاطب (به عبارتی دیگر بین رمز گذار و رمزگشا) مشترک باشد و سرانجام، نیازمند تماس و ارتباط روان‌شناختی بین گوینده و مخاطب است که هر دوی آنها را قادر به ورود و ادامه ارتباط می‌سازد. وی فرایند ارتباط کلامی را در این نمودار تبیین کرده است (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۱)



یکی از کارکردهای بنیادین زبان، خاصیت آشکارکنندگی آن است. انسان از طریق زبان، معانی درونی که اراده کرده است را آشکار می‌کند. بنابراین، چنانچه متکلمی که در صدد القای مفاهیمی به دیگری برمی‌آید از زبانی استفاده کند که فراتر از فهم مخاطبان است، نه تنها به هدف خود که آشکارکردن مطالب مورد نظر خویش بوده، نمی‌رسد؛ مخاطبان را نیز سرگردان می‌نماید. اگر آن متکلم، افزون بر یاددهی، دنبال تربیت و ساختن افراد و جامعه باشد، وظیفه‌اش در انتخاب و گزینش عبارات، دوچندان و سخت‌تر خواهد شد زیرا امر تربیت، اقتضای مراعات دقت بیشتری در نحوه بیان دارد. از این رو، سخنور حکیم در نصوص اسلامی (قرآن و حدیث) چون هم یاددهنده است و هم تربیت‌کننده، بایستی سطوح فهمی ادراکی مخاطبان خود را که هم شاگردانش محسوب می‌شوند و هم تربیت‌شدگانش مراعات نماید. علامه طباطبایی، در همین راستا معتقد است با دقت در گفت‌وگوهای پیامبران در قرآن می‌توان فهمید که آنها در گفت‌وگوهایشان با انسان‌ها، همواره خود را از مردم می‌دانستند و با هر طبقه‌ای از طبقات آنان به قدر و اندازه فهمشان، سخن می‌گفتند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۹۹/۶).

۱. Jakobson



همچنین بنا بر روایتی پیامبر اکرم وظیفه پیامبران در گفت‌وگوهای پیامبرانه‌شان را، ملاحظه‌اندازه فهم‌های مخاطبان خود، دانسته و می‌فرماید: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ، أَمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ». (کلینی، ۱۴۱۵: ۲۳/۱) یعنی ما پیامبران مأمور شده‌ایم که همواره به اندازه و به تناسب عقول مردم با آنان سخن بگوییم.

## ب. رابطه قاعده با قرآن

انسان‌ها، در همه جوامع بشری، اگر در مقام تفهیم مقاصد خود باشند؛ از مفاهمه کلامی که به صورت عرفی و بر اساس ارتکازات اجتماعی شکل گرفته، بهره می‌برند. شیوه خداوند و معصومان نیز در رساندن پیام‌ها و خواسته‌هایشان، همان شیوه انسان‌ها در محاوره‌ها و مخاطب‌ها است. از این رو عالمان علم اصول در مسئله حجیت ظواهر، بر این باورند که چنانچه راه دیگری غیر از مفاهمه کلامی وجود داشت که عاقلان نپیموده‌اند اما شایسته پیمایش بوده، صاحب دین بایستی از آن راه خبر می‌داد و چون از آن خبر نداده، در نتیجه خدا و معصومان از راهی متعارف و بشری بهره برده و بنایشان در رساندن پیام‌ها، همان بنای عاقلانه مفاهمه گفتاری - نوشتاری است (نائینی، ۱۳۷۶: ۱۳۵/۳). بنابراین راه دیگری برای رساندن مقاصد خداوند و معصومان به مخاطبان وجود ندارد، از این رو مکلفان چاره‌ای ندارند جز آنکه از ظواهر و فهم عرفی کلام خدا و معصومان پیروی نمایند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۱۶۴/۱).

با این همه، هرچند چنانچه اشاره شد قرآن و حدیث در شیوه بیان مقاصدشان مشترک بوده و اختلافی ندارند ولی قرآن کریم که کلام‌الله بوده در مقام استفاده از مفاهمه کلامی با گفتار معصومان تفاوت‌هایی دارد. تفاوتی که قرآن با گفتار معصومان دارد، برخاسته از ویژگی‌های آن است. ویژگی‌هایی مانند اعجاز و انتساب مستقیم آن به خداوند. یکی از ویژگی‌های دیگر قرآن، مخاطب آن است که مفسران، در کیستی آن اختلاف نموده‌اند؛ عده‌ای از همگانی بودن مخاطبان قرآن سخن می‌گویند و معتقدند مخاطبان قرآن، شامل همه طیف‌های فکری است؛ گروه دیگر از دین‌اندیشان، از خاص بودن خطاب قرآنی سخن گفته و مخاطبان کتاب مقدس مسلمانان را معصومان می‌دانند؛ اما هیچ‌یک از اندیشمندان درباره کیستی مخاطبان احادیث امامان<sup>۱</sup> اختلاف ننموده و در نظر آنان، گاهی، مخاطبان احادیث، همگانی بوده و گاهی مخاطبان، مخاطب خاص می‌باشد.

۱. در اینجا گفته‌ام احادیث امامان نه معصومان زیرا برخی از عالمان مانند محدث استرآبادی درباره مخاطبان احادیث نبوی نیز همان نظری را دارند که درباره قرآن دارند (ر.ک: الفوائد المدنیة: ص ۱۷۹).

از این رو، اگر دیدگاه اندیشمندی که معتقدند، مخاطب قرآن، پیامبر یا معصومان می‌باشند، درست باشد - اگرچه، این دیدگاه، مورد قبول بسیاری از اندیشمندان دیگر نیست - در این صورت، برای گوینده، در راستای مفاهمه خود با مخاطبانش، گشایش پدید می‌آید زیرا از آن‌رو که با ذهن‌های معصومان مفاهمه می‌نماید، می‌تواند هر آنچه را که با واژه‌ها قابل بیان بوده، آشکارا و بدون پرده‌پوشی بیان کند، بدون آنکه نیازی به زبان استعاری یا مانند آن داشته باشد. بلکه بر این اساس می‌توان، ادعا نمود که کمک‌گرفتن از زبان استعاری برای کسی که ظرفیت فکری بالایی دارد، امری لغو و بیهوده است؛ چراکه استعاره، راه انتقال معارف را دور می‌نماید. از این رو شاید بتوان اساس وجود مجاز و استعاره در قرآن را با پیش‌فرض و بیان بالا نفی نمود. افزون بر این، اگر به امکان چندمعنایی در واژه‌ها قائل باشیم، در این صورت گوینده، می‌تواند لفظ یا الفاظی را به خدمت معانی چندی در آورد؛ زیرا توانایی فهمی مخاطب به اندازه‌ای است که بتواند به همه معانی و مقاصد گنجانده شده در یک لفظ آگاه شود.

چنانچه، برخلاف دیدگاه بالا ادعا شود،<sup>۱</sup> مخاطب اصلی قرآن<sup>۲</sup> کسانی هستند که روی سخن قرآن با آنان بوده و یا دست‌کم در عصر قرآن بوده‌اند و از این رو فقط مفهومی که آنان استظهار می‌کنند، معتبر است. بنابراین برای کسانی که در عصر پس‌انزول قرآن زیست می‌کنند، ظهوری دارای اعتبار است که در عصر نزول قابل فهم باشد نه آن چیزی که در عصر غیر نزول فهمیده و استظهار می‌شود. به عبارت دیگر، در صورتی که ظهور کلام در زمان صدور با ظهور آن در زمان‌های بعدی و نسبت به نسل‌های بعدی اختلاف پیدا کند، در این صورت، هر چند قرآن، برای دین‌داران دوره‌های پسین نیز نازل شده ولی مجرد ظهور واژه‌ها نزد آنان، معتبر نخواهد بود بلکه ظهور در زمان تخاطب، ملاک و معتبر است. بدین ترتیب و بنابر قاعده تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم، گوینده حکیم بایستی فقط سطح فهمی مخاطبان عصر نزول را رعایت کند و توجه به بالاتر بودن یا نبودن سطح فهمی مخاطبان دیگر لزومی ندارد.

در این باره و برای توضیح بیشتر می‌توان به آیه ۱۲۵، سوره انعام «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضَلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتُمَّا بِصَعْدٍ فِي السَّمَاءِ» که از اراده الهی درباره هدایت نمودن و ضلالت بخشیدن بشریت سخن می‌گوید، اشاره نمود. بر اساس این آیه، خداوند، سینه

۱. بسیاری از اصولیان متأخر مانند میرزای نائینی و شیخ حسین حلی و شهید صدر به این ادعا گرایش دارند: (نائینی، ۱۳۶۸: ۹۳/۲؛ حلی، ۱۴۳۲: ۱۵۳/۶؛ صدر، ۱۹۸۶: ۲۰۶).

۲. تعبیر از اصلی بودن مخاطب، چنان که از عبارات‌های بعدی روشن می‌شود، به این دلیل است که فهم چنین مخاطبی در اعتبار بخشی به ظهور، نقش ایفا می‌کند.



کسی را که قابل هدایت بوده، می‌گشاید و سینه گمراه را مانند کسی که به آسمان می‌رود، تنگ و بسته می‌نماید. در این آیه، برای اینکه فرایند بسته و تنگ‌شدن سینه، توضیح داده شود، این عمل به بالارفتن به سمت آسمان تشبیه می‌شود. از آن رو که صعود به آسمان برای مخاطبان عصر نزول و مفسران غیر هم‌روزگار ما امری محال می‌نماید، آنان این تشبیه را به نحوی توجیه نموده‌اند؛ مثلاً مدعی شده‌اند که خداوند چنین تشبیه به محال برای این آورده تا به مخاطبان بفهماند که ایمان آوردن افراد گمراه محال است چنان‌که صعود به آسمان محال است (قمی، ۱۳۶۶: ۴/۴۴۳). ولی مفسران معاصر با توجه به اینکه سطح فهمی آنان در ادراک مسائل علمی و تجربی بالاتر رفته، این تشبیه را نشانه اعجاز علمی قرآن دانسته و معتقدند قرآن در این آیه قابل استفاده نبودن هوای آسمان‌ها را بیان نموده و انسان‌های گمراه را به کسانی تشبیه کرده که در چنین هوایی تنفس می‌کنند و دچار تنگی نفس می‌شوند. بنابراین، چون بر اساس پیش‌فرض، خطاب اصلی قرآن متوجه دین‌داران عصر نزول بوده و چون به قاعده تأثیر سطوح فهمی مخاطبان بر بیان متکلم حکیم باور داریم، در این صورت از آیه یادشده، نمی‌توان اعجاز علمی قرآن را استنباط نمود بلکه بایستی تشبیه در آیه را تشبیه به امر محال دانست.

از همین رو، می‌توان پارا فراتر نهاده و مدعی شد، مواردی که به معجزات علمی قرآن مشهور شده که با فهم عصری و امروزی قابل استظهار بوده ولی گذشتگان و هم‌عصران نزول به دلیل سطح پایین فهمی در امور تجربی، چنین استظهاراتی را غیر قابل قبول می‌انگاشتند، نمی‌توان چنین مواردی را معجزات علمی قرآن به حساب آورد؛ زیرا بر اساس پیش‌فرض، ظهوری معتبر است که در زمان عصر نزول فهمیده شود در حالی که چنین معجزاتی در آن زمان قابل فهم نبوده است.

با این همه به نظر می‌رسد، وجه یادشده که نقش مخاطب اولیه را چنان پررنگ نموده که اعتبار ظهور را منوط به دانسته‌ها و قدرت ادراکی وی می‌نماید، قابل قبول نمی‌باشد. زیرا امر هدایت، اختصاصی به هم‌عصران نزول قرآن ندارد بلکه هرکسی که ندای قرآن کریم را بشنود، مخاطب قرآن خواهد بود (انعام: ۱۶) (خمینی، ۱۴۱۵: ۲/۲۸۹). خطابات قرآنی، گفتارهای فراگیر و مستمر است. از این رو قرآن، فقط با مؤمنان هم‌عصر نزول مفاهمه نمی‌نماید. بنابراین، بر هرکسی که ندای قرآن را می‌شنود، لازم است که با داشته‌ها و اندوخته‌های فهمی و علمی خود، خطاب الهی را بفهمد و بدان عمل نماید. قرآن نیز بایستی رعایت نیازها و توان ادراکی همه مخاطبان خود را به درازای زمان و به پهنای زمین بکند. یکی از شواهد این مدعا، سیره مسلمانان در دوره‌های پسین نزول و در دوره حضور معصوم است و چنانچه در علم اصول ثابت شده، سیره متشرعه حجت خواهد بود (لجنة الفقه المعاصر، ۱۳۹۷: ۱۳۹). مسلمانان پسینی، هنگام قرائت قرآن و شنیدن خطاب‌هایی مانند: «یا ایُّها

الذین آمنوا» و «یا ایها الناس» خود را مخاطب قرآن می‌دانستند. نه اینکه هنگام خواندن این آیات، احساس می‌کردند که مخاطبان اصلی و واقعی قرآن، پدران آنان بوده و آنان مخاطبان بالفعل نبوده و فقط در احکام برخاسته از آن با پدران شریک‌اند. معصومان غیر هم‌عصر با نزول نیز چون از چنین سیره‌ای نهی نکرده‌اند، می‌توان مدعی شد، این سیره دارای اعتبار است. افزون بر آنکه شواهدی نیز در تأیید سیره یادشده در روایات منتسب به معصومان قابل مشاهده است. مثلاً در روایتی صحیح‌السنند، امام سجاد علیه السلام بیان می‌دارند که سوره توحید و قسمتی از سوره حدید برای برآورده کردن نیازهای معارفی گروهی از انسان‌های آخرالزمان نازل شده است (کلینی، ۱۴۱۵: ۹۱/۱). از این روایت، فهمیده می‌شود، امام سجاد علیه السلام، انسان‌های آخرالزمان را نیز مورد خطاب آیات قرآنی می‌دانستند که به همین خاطر، خداوند برای رفع نیازهای معارفی آنان این آیات را نازل فرموده است.

### ج. رابطه قاعده با بیانات معصومان علیهم السلام

همان‌سان که در مطالب پیشین گفته شد، متکلم حکیم، در بیان احادیث و قرآن، شیوه خاصی را ابداع نموده و شیوه وی در این زمینه عقلایی است. ولی می‌توان به تفاوت اساسی حدیث با قرآن اشاره نمود که مخاطبان گفتار معصومان گاهی همچون مخاطبان قرآن همگانی و به پهنای زمین و زمان هستند و گاهی نیز فقط هم‌عصران معصوم و کسانی که گفتار معصوم را حضوراً می‌شنوند، شامل می‌شود.

مخاطب، به معنای کسی است که گوینده می‌خواهد به او دسترسی داشته باشد و با وی ارتباط برقرار کند. معصومان، هرچند خواهان آن هستند که همه انسان‌ها را مورد خطاب خویش قرار دهند ولی به دلیل تعلیم و تربیت صحیح، گاهی درست نیست معصومان، بیانات تبلیغی خویش را متوجه همه بشریت بکنند. بلکه شاید چنین کاری نیز ممکن نباشد زیرا در این موارد، متکلم بایستی تنها و تنها به هدایت، تربیت و تعلیم کسی که در برابرش قرار می‌گیرد، فکر کند، از این رو این بزرگواران، هم‌عصرانشان را خصوصاً کسانی که به محضر معصومان می‌شناهند، در اولویت تعلیمی و تربیتی قرار داده و با آنان ارتباط برقرار کرده و بیاناتشان را متوجه ایشان می‌کنند.

بدین ترتیب، مخاطبان احادیث بر خلاف مخاطبان قرآن، گاهی همگانی و به فراخی زمین و زمان نیستند. از این بابت، معصومان در بسیاری از موارد، فقط درصدد مفاهمه با انسان‌های هم‌عصر خود و کسانی که در محضر آنان وجود فیزیکی دارند، هستند. از این رو تنها مراعات ظرفیت فکری آنان را می‌کنند. بدین جهت در این موارد معصومان از راهکارهای متفاوتی بیشتر نسبت به قرآن، برای ایجاد گوناگونی بیان کمک می‌گیرند.



شایسته است به پاره‌ای از ویژگی‌هایی که گوناگونی فهمی و ادراکی مخاطبان حاضر در مجلس معصوم پدید می‌آورد، اشاره کنیم. یکی از این ویژگی‌ها، وجود فراز و فرود معارفی در روایات است. به دلیل اینکه افراد با سطح فکری متفاوت از معصومان پرسش نموده و از آنان استفسار می‌نمودند، از این رو معصومان بنا به رعایت قاعده تأثیر سطح فکری مخاطب، گفته‌ها و جواب‌های متفاوتی را در اختیار مخاطبان قرار می‌دادند. از این رو نبایستی همه احادیث را در یک درجه و در یک سطح طبقه‌بندی نمود. در پی همین ویژگی، می‌توان ادعیه معصومان را از احادیثی دانست که از جهت معارفی، از درجه و رتبه بالا برخوردار است. زیرا مخاطب مستقیم ادعیه، خداوند بوده و راویان نبوده‌اند (خمينی، ۱۳۹۲: ۱۸۳/۲). ویژگی دوم را در وجود تقیه و کتمان برخی از حقائق در برابر مخاطبان با سطح فکری پایین می‌توان مشاهده نمود. این ویژگی را در بخش کارکردهای قاعده مورد مطالعه قرار می‌دهیم. ویژگی سوم در قرینه‌های موجود در احادیث نمایان می‌شود. در مواردی که مخاطب از سطح فکری بالایی برخوردار است، متکلم حکیم از قرائن توضیحی کمتری بهره می‌برد، مخاطب نیز تمام مراد متکلم را در می‌یابد. ویژگی چهارمی که مرتبط با احادیث می‌شود، کیفیت نقل احادیث توسط راویان است. چنانچه راوی با سطح فکری بالا باشد، بهتر می‌تواند کلام معصوم را نقل نماید و اگر سطح فکری او پایین باشد، کمتر می‌توان احتمال داد که در نقل چنین فردی، فرایند گزارش حدیث از کیفیت خوبی برخوردار باشد.

#### **د. کارکرد قاعده در نحوه تبیین و تفسیر دین**

آثار و کارکرد قاعده تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم می‌توان در موارد ذیل جستجو کرد.

##### **۱. نگفتن‌های متکلم حکیم و سکوت‌های او**

چنان‌که گذشت، گفته‌گوینده دانا، تأثیر پذیرفته از سطح فهمی مخاطب است. این تأثیر پذیری گاهی به صورت کمی نمایان می‌شود و گاهی به صورت کیفی. از این رو می‌توان برخی از آثار قرآنی و حدیثی مترتب بر این قاعده را در سکوت و کمیت و اندازه گفته‌های گوینده پی‌جویی نمود و پاره‌ای از این آثار را در کیفیت و چگونگی بیانات قرآنی و حدیثی جست‌وجو نمود. بدین‌سان، اگر اثر پذیری پیش‌گفته، به صورت کمی جلوه‌گر شود، در این حالت، متکلم، تمام آنچه می‌داند را برای مخاطبش بیان نمی‌دارد بلکه میزان درک و تحمل مخاطب در ارائه حقایق توسط متکلم، اثر گذاشته و بدین ترتیب، نگفتن‌های گوینده در مواردی که مخاطبش از فهم کمی برخوردار بوده، بیشتر می‌شود.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام، نگفتن‌هایی که از فهم مخاطب ناشی بوده، فراوان بوده و این بزرگوران نیز در مواردی تصریح نموده‌اند که گاهی برخی حقائق را به اعتبار کم‌فهمی مخاطب، نمی‌توانند بیان کنند. بنابر گزارش محمد بن حسن صفار، امام باقر علیه السلام، به‌نحو قاعده کلی، بیان می‌دارند که به‌دلیل رعایت سطوح فکری مخاطبان، آنچه توسط امامان از آنان کتمان شده و مخفی مانده، بیش از آن چیزهایی است که بیان شده: «ماسترنا عنکم اکثر مما أظهرنا لکم» (صفار، ۱۴۰۴: ۳۷۶/۱).  
در همین راستا، امامان، اصحاب و یاران‌شان را به رعایت سطح فکری مخاطبان امر می‌نمودند و آنان را بر حذر می‌داشتند از اینکه احادیث وارده را برای هر مخاطبی نقل نمایند: «لا یكون المؤمن مؤمنا حتى یكون فیه ثلاث خصال؛ سنة من ربه و سنة من نبیه و سنة من ولیّه فالسنة من ربه کتمان سره. قال الله عزّوجلّ: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا إلا من ارتضى من رسول...» (کلینی، ۱۴۱۵: ۲۴۱/۲). از همین رو از جابر بن یزید نقل شده که می‌گوید: امام باقر علیه السلام هفتاد حدیث به من آموخت که هرگز به کسی نگفتم و هیچ‌گاه نخواهم گفت. «حدّثنی محمد بن علی سبعین حدیثا لم أحدّث بها أحدا قطّ و لأحدّث بها أحدا أبدا...» (کلینی، ۱۴۱۵: ۱۵۷/۸).

## ۲. کارکرد قاعده در بیان معارف غیبی

پیش از بیان اصل موضوع، دو مقدمه بیان می‌شود: الف) هر اجتماع کوچک یا بزرگی، برای شکل‌گیری و همچنین ادامه زیست جمعی خود، بایستی افرادش با یکدیگر تعامل و ارتباط داشته باشند. از این رو تفاهم اعضای جامعه و فهمیدن مقاصد و منویات هریک از آنها ضروری بوده و بدون این امر مهم، جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد. بدین ترتیب، بشر از همان ابتدای مراحل زندگی اجتماعی انسانی به سخن‌گفتن و وضع الفاظ دلالت‌کننده، احساس نیاز کرده و برای رفع نیازمندی‌های اجتماعی مادی خود و ایجاد ارتباط بین اعضای جامعه، به وضع لغات و استفاده از الفاظ را آورده است. بنابراین، زبان و سخن‌گفتن، حاصل زندگی اجتماعی بوده و در وضع لغات و نام‌گذاری اشیاء، پیش از هر چیز، تأمین نیازهای مادی منظور بوده و برای اشیاء، اوضاع و احوال، لفظی ساخته شده که مادی و در دسترس حس یا نزدیک به محسوس باشد. به همین دلیل در مواردی که مخاطب، یکی از حواس را نداشته، توانایی فهم مطالب مرتبط با آن حس را دارا نیست. از این رو اگر بخواهیم از چیزهایی که از راه همان حس نداشته درک شود، سخن بگوییم، به یک نوع تمثیل و تشبیه رو می‌آوریم. به همین جهت شهید مطهری بر این باور است که این پناه‌بردن به تمثیل از ناتوانی و بیچارگی بشر است که نمی‌تواند معانی بسیار زیبا و عالی و لطیف را با بیانی لطیف ذکر کند جز آنکه جامعه‌ای از امور حسی بر آن پوشاند (مطهری، ۱۳۸۰: ۴۸۵/۴).





ب) به‌طور کلی اولین آگاهی‌هایی که برای انسان حاصل می‌شود، آگاهی‌های حسی اوست. اولین آگاهی‌هایی که یک کودک پس از تولد پیدا می‌کند، آگاهی به حالات درونی خود مانند گرسنگی و چشیدن غذاها و دیدن رنگ‌ها است. بنابراین، توجه انسان به محسوسات - چه از نظر یک فرد در طول عمر خودش و چه از نظر جامعه بشری در طول تاریخش - پیش از تفکر او در معقولات است. از این رو بیشتر انسان‌ها از کودکی تا بزرگسالی بر اساس طبیعت اولیه خود، مفاهیم کلی را از دریچه محسوسات درک و فهم می‌کنند و به همین دلیل، سطح فکری آنان به حدی است که بیشتر با حسشان هم‌کنشی می‌کنند تا عقل تجریدگیشان. از این رو برای آموزش دادن این افراد، بهترین راه، کمک‌گرفتن از تشبیه معقول به محسوس خواهد بود.

با توجه به دو مقدمه بالا، هنگامی که متکلم حکیم بخواهد: از غیبیاتی که ورای عالم ماده و طبیعت بوده و فهم عادی مردم، به آنها نمی‌رسد، سخن بگوید، با دو مشکل روبه‌روست: یکی آنکه واژه‌ها و الفاظی که در دسترس او قرار داشته و برای مفاهمه وضع شده‌اند، در سطح آن حقائق نبوده و برای انتقال آن مفاهیم مناسب نبوده چراکه آن الفاظ و واژه‌ها به‌منظور رفع نیازهای اجتماعی، وضع شده‌اند و نه انتقال مفاهیمی بالاتر از مسائل اجتماعی و اعتباری. دومین مشکل اینکه غالب مخاطبان، توانایی فهم غیبیات غیر محسوس را به‌صورت مجرّد ندارند.

از این رو برای سخن‌گفتن از عالم غیب و برای غلبه بر دو مشکل یاد شده، متکلم حکیم، ناچار است، مقصود خود را به‌کمک زبان استعاری و تمثیلی بیان کند. بدین ترتیب، باید اذعان نمود که نحوه بیان متکلم حکیم در امور غیبی، جنبه تمثیلی داشته و تعبیرهایش در بیان و توضیح امور غیبی، مثل‌هایی هستند که برای نزدیک‌ساختن آن امور به فهم عادی بشری زده شده‌اند.

گویا علامه طباطبایی نیز با انگاره بالا یعنی جنبه تمثیلی داشتن بیان متکلم حکیم در امور غیبی به‌طور مطلق، موافق بوده و آن را به‌عنوان یک اصل کلی می‌پذیرد. ایشان معتقد است: بیانات قرآن، مثل‌هایی است برای توضیح معارف الهی و خداوند متعال برای تبیین مقصود خویش، آن معارف را تا سطح معمولی افکار مردم تنزل می‌دهد و چاره‌ای هم جز این نیست؛ زیرا عموم مردم جز محسوسات را درک نمی‌کنند و از این رو معانی کلی را باید در قالب محسوسات و امور جسمانی به‌خورد آنان داد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۶۲/۳). بنابراین خداوند برای ارشاد و دعوت مردمان، با زبان خودشان سخن گفته و خطاب‌ها و بیان‌هایش را بر اساس عقل‌های اجتماعی آنان تنظیم ساخته و در عین حال، وی در قرآن تصریح کرده امور غیبی بالاتر از پندار و خیال آنها بوده ولی سطح فکری و فهمی آنان توانایی درک حقیقت آن امور را ندارد و به همین خاطر، با ادبیاتی تنزیلی (تمثیلی) سخن گفته شده تا آن حقائق غیر قابل فهم به افق فهم آنها نزدیک شود (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۰-۴۹).

ملا عبدالرزاق لاهیجی نیز در این زمینه معتقد است، بیاناتی که در قرآن و احادیث آمده و با مبدأ خلقت و یا با امور غیبیه که پوشیده از انسان‌ها بوده، مرتبط است، مثل‌هایی هستند برای واقعیات نفس‌الامری و نباید بر ظواهر آنها وقوف نمود و بر متبادر عرفی آنها جمود داشت (لاهیجی، ۱۴۲۶: ۶۲/۱-۶۰).

با این همه، مواردی از معارف غیبی و غیر محسوس وجود دارد که پاره‌ای از اندیشمندان، توجهی به فراتری آنها از فهم عادی مخاطبان نداشته و بر این اعتقادند که بایستی آن موارد را چنان بفهمیم که عموم مردم می‌فهمند. از این رو شایسته است در اینجا به یک مورد از این موارد به‌عنوان نمونه اشاره کنیم تا بیشتر با کارکرد قاعده تأثیر فهم‌های متفاوت مخاطبان بر بیان متکلم حکیم آشنا شویم.

#### حقیقت صراط در روز قیامت

در نصوص دینی اعم از قرآن و احادیث، صراط، این‌گونه تصویر شده که همه انسان‌ها در روز قیامت گردآمده و پس از مشاهده حوادث و صحنه‌های آن روز، هریک از آنان باید از پلی باریک و کم‌عرض و البته طولانی به نام صراط عبور کنند. صراط بر بالای جهنم تعبیه شده و انتهای آن به بهشت می‌رسد. عبور از این پل کم‌پهنا آسان نیست و از این رو هر انسانی، توانایی گذشتن از آن و رسیدن به بهشت را ندارد. اگر گناهکار بر صراط، پا بگذارد، این پل، نازک و نازک‌تر شده و او را به قعر جهنم می‌افکند؛ برخلاف مسلمان بی‌گناه که برای او صراط، معبری فراخ شده و او را به بهشت می‌رساند. بر روی این پل، گردنه‌های گوناگونی تعبیه شده است. عقبه کؤود و مرصاد، دو تا از این گردنه‌ها بوده که در قرآن به آن دو اشاره رفته است. برخی از افراد به جایی اینکه از صراط، بهره گرفته و از آن عبور کنند و به بهشت برسند، بر روی این پل در جایگاهی به نام اعراف توقف کرده و جهنمیان را نظاره کرده و با آنان گفت‌وگو می‌کنند در حالی که طمع ورود به بهشت دارند.

گروهی از عالمان بر این باورند، تصویری که از پل بین بهشت و جهنم ارائه شد، مطابق با حقیقت صراط بوده و در روز قیامت، صراط، وجودی مادی و جسمانی خواهد داشت. در نگاه این عالمان، مخاطب عمومی خصوصاً مخاطبان اولیه از مجموعه نصوص مرتبط با صراط، مادیت و جسمانی بودن آن را برداشت می‌کنند. دلیلی نیز در میان نیست تا جسمانی بودن و مادی بودن صراط را تخطئه نماید. از این رو درست نیست، این نصوص را به معنایی جز آنچه عرف درک می‌کند، تفسیر نمود. در این باره علامه مجلسی می‌نویسد: «تأویل الظواهر الکثیرة بلاضرورة غیر جائز» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۱/۸) شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، یکی از عالمانی که درباره حقیقت صراط نظر داده، نیز معتقد است احتمال دیگری جز جسمانی بودن صراط باطل بوده و بایستی به ظاهر نصوص عمل نمود. «ولاتلزم معرفة أنّ



الصراط جسم دقیق و ان کتنت الجسمیة أوفق بالاعتبار و ربما وجب القول بها عملا بظاهر الأخبار» (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۶۰/۱) به دلیل جسمانی بودن صراط است که برخی از عالمان یادشده، به گزارش اشعری در مقالات الاسلامیین، در نصوصی که صراط را تیزتر از شمشیر دانسته و باریک‌تر از مو می‌داند، تشکیک نموده و معتقدند چنین پلی توانایی آن را ندارد که انسان‌ها بر روی آن قدم گذاشته و راه بروند (اشعری، ۱۴۰۰: ۴۷۳).

در مقابل، کسانی مانند ملاصدرا و فیض کاشانی معتقدند، تصویر یادشده بر اساس تمثیل و استعاره شکل گرفته و نباید از شکل و ابعاد مادی صراط سخن گفت (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۶۲/۹؛ کاشانی، ۲۰۰۸: ۴۸). بر این اساس نصوصی که از باریکی صراط و تیز بودن آن سخن گفته‌اند، امثالی خواهند بود برای این نکته که میان راه درست و راه نادرست، فاصله‌ای بس کوتاه و ناچیز وجود دارد که هر لحظه‌ای، ممکن است کسی که درستکار است، منحرف شده و گناهکار و جهنمی شود. گفتنی است، شیخ مفید نیز هرچند ظاهراً معتقد است که صراط امری جسمانی است ولی در عین حال بر این باور است، معصومی که می‌فرماید: «أنَّ الصراط أدقُّ من الشعرة وأحدُّ من السیف»، آن معصوم برای توضیح معنای صراط و تبیین این نکته که کافر در گذرنمودن از صراط به سختی و ناراحتی می‌افتد، از تمثیل و استعاره بهره جسته است (مفید، ۱۳۷۱: ۱۰۹).

به هر حال، اگر بخواهیم از قاعده مورد پژوهش، در تبیین معنای صراط و مسائل مرتبط با آن کمک بگیریم، بایستی بگوییم با توجه به اینکه صراط و مسائل مرتبط با آن، از غیبیاتی محسوب می‌شوند که نصوص دینی از وجود آنها خبر می‌دهند، در مواردی مانند حقیقت صراط که احتمال اینکه متکلم رعایت سطح فهمی عموم مخاطبان را نموده و تمثیلی سخن گفته باشد، وجود دارد، تمسک به فهم عرفی و ظواهر نصوص، نادرست و غیر فنی است.

به‌دیگر سخن، کسی که به مفاد قاعده رعایت سطوح فهمی مخاطبان باور داشته باشد و همچنین احتمال حسی نبودن صراط و مسائل مرتبط با آن را معقول و ممکن بداند و معتقد باشد اگر غیرحسی بودن این‌گونه مسائل برای عموم مردم بیان شود، آنان به خاطر اُنسشان با محسوسات، این‌گونه امور را جدی نمی‌گیرند، چنین کسی نمی‌تواند به ظواهر این نصوص یعنی فهم عرفی برآمده از آنها تمسک نماید؛ زیرا بر اساس قاعده یادشده، معصوم در برابر مخاطبان عمومی، سطح فهمی آنان را رعایت نموده و برای او این امکان وجود ندارد تا صریح سخن بگوید. بنابراین تمام نصوصی که درباره صراط و مسائل مرتبط با آن به ما رسیده، در این باره که حقیقت صراط آیا پلی جسمانی است یا تمثیل؛ مجمل بوده و نمی‌توان از ظواهر آن نصوص برای ترجیح احتمال جسمانی بودن، استفاده کرد.

### ۳. کارکرد قاعده در رفع تعارض میان نصوص

یکی از آفاتی که نصوص دینی بدان مبتلا بوده، تعارض میان نصوص است. از این رو پراهمیت‌ترین بحثی که در علم اصول در بخش تعارض ادله قابل طرح و بررسی است، مسئله اسباب اختلاف حدیث می‌باشد؛ زیرا اگر پژوهشگر بر این اسباب اطلاع پیدا کند، خواهد توانست میان اخبار مختلف و متناقض جمعی دلالتی و مقبول بنماید. شمارش و بررسی یکایک اسباب اختلاف حدیث، مرتبط با پژوهش پیش رو نیست ولی با توجه به قاعده مورد بحث یعنی قاعده تأثیرگذاری فهم مخاطب بر نحوه بیان متکلم حکیم، می‌توان یکی از علل اختلاف حدیث را تبعیت معصومان از این قاعده دانست.

همواره معصوم و متکلم حکیم، مفهوم موردنظر خویش را به یک‌باره و در یک مجلس بیان نمی‌کند بلکه گاهی به دلیل مراعات سطح فهمی مخاطبی که نمی‌تواند تمام جزئیات و تفصیلات را درک نماید یا آنکه به دلیل تربیتی و تأثیرگذاری بیشتر، مطالب خود را تدریجی و به صورت مرحله‌ای بیان می‌نماید. از این رو گاهی تصور می‌شود، میان گفته‌های او که به صورت تدریجی بیان شده؛ تعارض و تناقض رخ داده است. حال آنکه مدارا با مخاطب سبب شده تا گوینده حکیم، با استفاده از شیوه تدریجی در آموزش و پرورش، مقصود خود را ابتدا به صورت کلی بیان نماید و سپس به جزئیات آن در بیانی جداگانه یا در پی پرسش مخاطب و درخواست مجدد او بپردازد. در این صورت نباید متکلم را به تناقض‌گویی متهم نمود بلکه حکمت و دانایی وی سبب شده تا شیوه تدریجی و گام‌به‌گام به خود بگیرد. شهید صدر معتقد است پدیده بیان تدریجی برای کسی که در روایات تتبع نموده باشد، کاملاً آشکار و روشن جلوه‌گر است (صدر، ۱۳۸۵: ۳۴/۷). از این رو، در صورت مشاهده تعارض بدوی میان نصوص این احتمال را نمی‌توان دور از ذهن داشت که ممکن است دو نصی که میان آنها تعارضی انگاشته می‌شود، از صادق مصدق صادر شده و یکی از دو نص برای فهم ضعیف و دیگری برای مرتبه بالاتر گفته شده است. پس از طرح چنین احتمالی برای رفع تعارض قرائن موجود برای اثبات این فرضیه بررسی می‌شود. از جمله این قرائن، عدم تناقض تام و تمام میان مضمون دو روایت و امکان فرض طولیت میان دو نص است. التفات به این مسئله، سازوکار و ضابطه رفع تعارض میان نصوص با بهره‌گیری از قاعده مورد بحث سامان می‌دهد.

### ۴. کارکرد قاعده در شکل‌گیری متشابهات

آیات قرآن در سوره آل عمران، آیه هفت، به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ دسته‌ای آیات محکم بوده و ام‌الکتاب نام گرفته‌اند و دسته‌ای دیگر آیات متشابهند که می‌تواند دستاویزی برای منحرفان قرار بگیرد تا



آنها به کمک این آیات، مردم را گمراه نموده و در میان آنان فتنه‌گری کنند. اندیشمندان اسلامی از دیر زمان به مدلول این آیه توجه داشته و درباره چستی محکم و متشابه پژوهش‌ها و تأملات فراوانی نموده و تفسیرهای گوناگونی را در این مورد اتخاذ کرده‌اند ولی از آنجا که این پژوهش ارتباط مستقیم با این مسئله ندارد، به تفصیل از مدلول آیه سخن نمی‌گوییم بلکه به نحو اصل موضوعی، نگرش مقرون به صحت درباره محکم و متشابه بیان می‌شود تا از رهگذر آن، به کارکرد قاعده در تبیین و توضیح متشابهات و راز به وجود آمدن آن پردازیم.

دو احتمال در مقصود از کلمه متشابهات در آیه مذکور وجود دارد: ۱. مراد از این کلمه، تشابه‌های مفهومی و اجمال در کلام باشد، به گونه‌ای که مخاطب نتواند مقصود متکلم را دریابد؛ ۲. مراد از این واژه تشابه‌های مصداقی و خارجی باشد.

بنابر آیه مذکور، اهل زیغ از متشابه‌ها تبعیت می‌کنند تا فتنه‌گری کنند. از این رو بایستی معنای واژگانی متشابه‌ها واضح و آشکار باشد تا اهل زیغ بتوانند از آنها دنباله‌روی نمایند. بدین ترتیب تشابه مفهومی نمی‌تواند مدول واژه متشابهات در این آیه باشد؛ زیرا اتباع از آنچه که لفظش مجمل و مقصود از آن واضح نیست؛ معنا ندارد. بنابراین مراد از متشابهات، تشابه‌های مصداقی است؛ به این معنا که اهل زیغ و انحراف به دنبال آیاتی می‌روند که مصداق خارجی آنها شبیه یکدیگر بوده و با مصداق واقعی غیبی که مفهوم آیه از آن سخن می‌گوید، انطباق ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۹/۱؛ صدر، ۱۳۸۵: ۲۸۱/۴).

پس از آنکه مراد از متشابهات، مشخص شد، این سؤال مطرح می‌شود که در چه مواردی، تشابه مصداقی شکل می‌گیرد؟ در پاسخ به این پرسش اجمالاً می‌توان گفت: در مواردی که مصداق از دسترس بشر خارج بوده و به گونه‌ای از جمله غیبات محسوب می‌شود، تشابه میان مصداق مادی و مصداق غیبی شکل می‌گیرد. در دیدگاه علامه طباطبایی، تشابهات مصداقی را می‌توان در معارف غیبی و در ملاکات احکام مشاهده نمود (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۶۲/۳).

سؤال اساسی دیگری مطرح می‌شود که چرا در دین متشابهات داریم؟ به نظر می‌رسد، قاعده تأثیر سطوح فهمی مخاطبان بر بیان متکلم حکیم می‌تواند در جواب این سؤال نقش ایفا کند. صاحب دین برای اینکه مخاطبانش را با حقائق غیبی آشنا کند، بنابر قاعده یاد شده نمی‌تواند با آنان صریح سخن بگوید. از این رو وی همچنان که در کارکرد قاعده در بیان معارف غیبی بیان شد، در بیان امور غیبی برای تقریب به اذهان مخاطبان، از نزدیک‌ترین چیزی که بتواند شاهد و مثالی باشد تا از واقع خبر دهد استفاده نموده و با زبانی تمثیلی و استعاری از آن حقائق پرده برمی‌دارد. یکی از لوازم تمثیلی و استعاری

بودن سخن آن است که تشابه مصداقی رخ دهد و پاره‌ای از مخاطبان به‌ظاهر مثال تمسک نموده و تصور کنند آنچه در تمثیل و استعاره آمده، عین واقع است. بدین ترتیب صاحب دین یا باید از حقائق ماورائی و غیبی برای عموم مخاطبان و مکلفان سخن نگوید و یا آنکه اگر می‌خواهد از آن حقائق خبر دهد، با مثال و استعاره خبر دهد که لازمه این خبررسانی، تشابه مصداقی خواهد بود. بدین ترتیب چون انتقال حقائق به مخاطبان ضروری بوده، صاحب دین، راه دوم را انتخاب کرده است.

### نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، بررسی تأثیرگذاری اندازه فهم مخاطب بر گفتار و نوشتار گوینده حکیم و دانا بود. در این پژوهش پس از آنکه اصل تأثیرپذیری متکلم از ظرفیت فکری مخاطب را به‌کمک دو مقدمه به اثبات رساندیم، به بیان رابطه قاعده با نصوص قرآنی و بیانات معصومان علیهم‌السلام پرداختیم سپس چهار کارکرد از کارکردهای پروسه اثرگذاری اندازه فهم مخاطب بر گفتار و نوشتار گوینده حکیم و دانا در تبیین دین را برشمردیم. این کارکردها، عبارت بودند از: یک) متکلم حکیم در مواردی به‌دلیل رعایت قاعده، وادار به نگفتن و سکوت می‌شود. دو) قاعده مورد بحث در نحوه بیان معارف غیبی توسط متکلم حکیم نقش ایفا می‌کند. سه) به‌کمک قاعده یادشده می‌توان، تعارض غیر مستقر احادیث را برطرف نمود. چهار) قاعده تأثیر سطوح فهم مخاطبان بر بیان متکلم حکیم در شکل‌گیری متشابهات نیز کارکرد دارد.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه، رضایی اصفهانی، محمد علی و همکاران، نخستین ترجمه گروهی قرآن کریم، قم: دار الذکر، ۱۳۸۴ ش.
۲. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، بیروت: فرانز شتاينر، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۳. ایچیسون، جین، زبانشناسی همگانی، ترجمه: وثوقی، حسین، تهران: نشر علمی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۴. حلی، حسین، اصول الفقه، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۳۲ ق.
۵. خمینی، روح الله، تقریرات فلسفه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بی تا.
۶. شهیدثانی، زین الدین عاملی، المقاصد العلیة فی شرح رساله الألفية، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۷. شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیة، بیروت: دار احیاء التراث، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م.
۸. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات سید محمود هاشمی شاهرودی، قم: انتشارات دائرة المعارف، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ش.
۹. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات عبدالساتر، بیروت: دارالاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۱۰. صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۹۸۶ م.
۱۱. صدوق، محمدبن بابویه، التوحید، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. صفوی، کورش، از زبان شناسی به ادبیات، تهران: نشر سوره، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۱۳. صفار، محمدحسن، (۱۴۰۴ ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم: مکتبه آية الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. طوسی، محمدبن حسن، (۱۳۴۸ ش)، اختیار معرفة الرجال، مشهد: کنگره هزاره شیخ طوسی، چاپ اول، ۱۳۴۸ ش.
۱۵. مفید، محمد، تصحیح الاعتقادات، تهران: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۳۹۳ ق.

۱۷. طباطبایی، محمدحسین، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۶ش.
۱۸. قمی، محمد، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۱۹. لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام، قم: مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
۲۰. لجنة الفقه المعاصر، الفائتق فی علم الاصول، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، چاپ سوم، ۱۳۹۷ش.
۲۱. کاشانی، محمدمحسن، اصول المعارف، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
۲۲. کاشانی، محمدمحسن، الحقائق فی محاسن الأخلاق، بیروت: دارالکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۲۰۰۸م.
۲۳. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم: دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: انتشارات دارالاسلامیة، چاپ هفتم، ۱۴۱۵ق.
۲۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۲۷. نائینی، محمدحسین، فوائد الأصول، مقرر: کاظمینی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
۲۸. نائینی، محمدحسین، اجود التقریرات، قم: مصطفوی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.